

توحید و مبانی فلسفی در آثار تفسیری ملاصدرا

(۳)

علیرضا دهقان پور

در بخش نخست این مقاله، پس از طرح و تبیین اصل بنیادی فلسفه ملاصدرا یعنی «اصالت وجود»، بحث‌های متفرع بر این اصل مانند تشکیک وجود و امکان فقری، طرح و بررسی شد و مواردی از تلاقی آنها با تفسیر، در کتاب تفسیر ملاصدرا ارائه شد. در بخش دوم مقاله (در شماره پیش) پس از طرح اصل بنیادی حکمت متعالیه یعنی «علیت»، مباحث فرعی آن و نیز نمونه‌های تطبیق آنها در تفسیر ملاصدرا طرح و بررسی گردید.

اینک در این شماره «برهان صدیقین» و مباحث مربوط به آن از نظر ملاصدرا طرح، و موارد تطبیق آن در تفسیر ملاصدرا مورد بحث قرار می‌گیرد.

شَهِيدٌ^(۱)؛ «آیا پروردگارت که بر همه گواه است کفایت نمی‌کند در این که او حق است».

اثبات و توحید خداوند

۱. برهان صدیقین

﴿أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾^(۱)؛ «خود خداوند گواه و شاهدهی است که جز او خدایی نیست».

﴿قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ﴾^(۲)؛ «چه گواهی از خدا بزرگتر است؟».

صدرالمتألهین این آیات را اشاره به برهان صدیقین می‌داند. وجه امتیاز برهان صدیقین از سایر براهین این است که در براهینی که فلاسفه و متکلمان برای اثبات خدا استفاده می‌کنند به واسطه‌هایی همچون امکان، حرکت و حدوث متوسل می‌شوند؛ اما در برهان صدیقین به هیچ واسطه‌ای نیاز نیست و از گواهی غیر ذات حق بر او مبرا است. در این برهان تنها از ذات حق تعالی بر او گواه می‌آورند و از ذات به صفات و از صفات به افعال پی می‌برند.^(۳)

تقریر صدرایی برهان صدیقین مبتنی بر اصولی از حکمت متعالیه است که عبارتند از:

۱. اصالت وجود

۲. تشکیک وجود

۳. تفسیر علیت به ربط و تعلق وجود

معلول به علت و این که ملاک نیاز

معلول، ضعف وجودی اوست.

با توجه به این مبانی، تقریر برهان صدیقین بدین صورت است:^(۴) مراتب وجود، به جز عالی‌ترین مرتبه آن، عین ربط و وابستگی است. اگر مرتبه‌ی اعلیٰ تحقق نداشت دیگر مراتب هم موجود نبود؛ زیرا لازمه فرض تحقق سایر مراتب بدون تحقق عالی‌ترین مرتبه وجود، این است که مراتب مزبور، مستقل و بی‌نیاز از آن باشند در حالی که حیثیت وجودی آنها عین ربط و فقر است.

ملاصدرا این برهان را به چند دلیل از محکم‌ترین براهین می‌داند:^(۵)

۱. در این برهان به حد وسطی غیر از ذات حق نیازی نیست بلکه تنها بر مفاهیم وجودی تکیه شده و از ماهیت،

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۸.

۲. سوره انعام، آیه ۱۹.

۳. صدرالمتألهین، اسفار، پیشین، ج ۳، ص ۴۰۰، ج ۶، صص ۱۲ و ۱۳۸، عبدالله جوادی آملی، تبیین براهین اثبات خدا، چاپ سوم، نشر اسراء، ۱۳۷۸ هـ ش، ص ۲۱۳.

۴. مصباح یزدی، آموزش فلسفه، پیشین، ج ۲، ص ۳۷۱.

۵. ر.ک: اسفار، ج ۶، صص ۱۲ و ۱۴ و ۲۵ و ۲۶، مصباح یزدی، پیشین، ص ۳۷۲.

۲. توحید ذاتی: در تفسیر این قسم از توحید، بعضی آن را به معنای بساطت و نفی ترکیب گرفته‌اند که همان احدیت است و برخی به معنای نفی شرک دانسته‌اند که همان معنای واحدیت می‌باشد.

۳. توحید صفاتی: صفات الهی عین ذات او بوده و مغایرتی در بین نیست.

۴. توحید در خالقیت: خدای را در خلق عالم شریکی نیست.

۵. توحید ربوبی: توحید در ربوبیت، به معنای نفی شریک در تدبیر نظام آفرینش است.

۶. توحید افعالی: توحید افعالی که توحید در فاعلیت حقیقی است بدین معنا می‌باشد که هر تأثیری از هر فاعلی، در نهایت، مستند به خداست و هیچ مؤثری غیر از خداوند، استقلال در تأثیر ندارد.

امکان، حدوث و حرکت ذکری به میان نیامده است.

۲. این برهان نیازی به ابطال دور و تسلسل ندارد بلکه خود، برهانی بر ابطال تسلسل در علل فاعلی است.

۳. به کمک این برهان نه تنها وحدت بلکه سایر صفات کمالیه خداوند نیز اثبات می‌شود.

۲. اقسام توحید

صدرالمتألهین، عالی‌ترین و شریف‌ترین علوم را علوم توحید سه‌گانه یعنی توحید ذات، توحید صفات و توحید افعال می‌داند. در هر یک از آیات زیر نیز به ترتیب به این سه قسم توحید اشاره شده است: ^(۱) ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ ^(۲) ﴿وَإِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ ^(۳) چگونگی دلالت این آیات بر اقسام توحید در مباحث بعدی مطرح خواهد شد.

اقسامی که برای توحید ذکر کرده‌اند به شرح زیر است: ^(۴)

۱. توحید در وجوب وجود: موجودی جز ذات حق تعالی، واجب بالذات نیست.

۱. صدرالمتألهین، تفسیر القرآن الکریم، پیشین، ج ۴، ص ۵۸.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۳. سوره بقره، آیه ۱۶۳.

۴. ر.ک: مصباح یزدی، آموزش فلسفه، پیشین، ج ۲، ص ۳۷۷، جعفر سبحانی، التوحید والشک فی القرآن الکریم، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۶ هـ، ص ۷.

بعضی، توحید در خالقیت را به همین معنای توحید افعالی تفسیر کرده‌اند.

۷. توحید در عبادت: هرگونه عبادت و خضوع تنها برای خدا انجام می‌پذیرد.

اقسام دیگری برای توحید ذکر کرده‌اند همچون توحید در تشریح، توحید در حاکمیت و توحید در طاعت که می‌توان آنها را به بعضی از اقسام فوق برگرداند.

۳. توحید ذاتی

صدرالمتألهین در بیان توحید می‌گوید^(۱) اگر به نور باطن و صفای ضمیر در حقیقت وجود دقت کنی، منتهی به یک واجب الوجب بالذات می‌شوی. زیرا حقیقت وجود، عین خارجیت است. حال اگر وجودی که فی نفسه و لنفسه و بنفسه است و در اعلی مراتب وجود قرار دارد موجود نباشد، دیگر هیچ چیزی وجود نخواهد داشت. مثل این که اگر نوری وجود نمی‌داشت، هیچ چیزی منور نبود.

نتیجه بیان مذکور که همان برهان صدیقین است این می‌شود که واجب الوجود بالذات، وجودی صرف، بدون

علت و ترکیب و تکثر است؛ به عبارت دیگر، او از وحدت حقه حقیقیه برخوردار است؛ زیرا فرض ترکب و تکثر و ضعف، مغایر وجوب بالذات و قرار داشتن در عالی‌ترین مرتبه وجود است.

وقتی احدیت ذات الهی به معنای عدم ترکیب ذات از غیر وجود ثابت شد، واحدیت و فردانیت او - که به معنای نفی شریک است - نیز اثبات می‌شود؛ زیرا اشتراک در واجبیت و الوهیت، موجب اشتراک در ذات است. چون از آنجا که به مقتضای احدیت ذات، صفات کمالیه واجبه عین ذات او هستند، از این رو، اشتراک در آنها اشتراک در ذات را موجب می‌شود و این با وحدت ذات و احدیت او ناسازگار است.

بنابراین، اصل در توحید همان وحدت حقیقیه‌ای است که عین ذات بوده و منشأ همه مراتب توحید می‌باشد. «لا اله الا الله» به معنای «لا اله الا ما یکون ذاته هویته، ای وحدته العینیه الحقیقیه»^(۲) است یعنی معبودی نیست مگر آن ذاتی که

۱. صدرالمتألهین، تفسیر القرآن الکریم، پیشین، ج ۴، صص ۷۱-۷۳.

۲. همان، ص ۷۱.

عین وحدت است؛ بر خلاف دیگر اشیاء که وحدت آنها زاید بر ذاتشان است. ملاصدرا بیان دیگری در توحید ذاتی دارد که در تفسیر «قیوم» مطرح می‌کند. (۱) قیوم یعنی موجودی که نه تنها قائم به ذات خود است بلکه مقوم دیگران نیز هست. در واقع قیومیت، تعبیر دیگری از کمال و تأکد وجود است. پس قیوم باید همه صفات کمالیه از جمله حیات را داشته باشد. ﴿هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ قیوم باید بسیط الحقیقه و غیر مرکب باشد؛ زیرا که ترکیب از اجزاء، منافی معنای قیومیت است؛ چون اجزاء، یا اجزای خارجی است و یا اجزای عقلی و یا اجزای مقداری. موجود مرکب از اجزای خارجی، محتاج اجزای خود است. موجود مرکب از اجزای عقلی (جنس و فصل) دارای ماهیت بوده و نیازمند جاعلی است که او را موجود گرداند؛ زیرا وجود نمی‌تواند لازم ماهیت باشد. اما موجود مرکب از اجزای مقداری نیز یا جسم است و یا جسمانی. جسم، محتاج اجزای خود است و جسمانی، نیازمند حلول در جسم. بنابراین هیچ موجود مرکبی نمی‌تواند قیوم باشد.

بعد از اثبات بساطت ذات حق، نفی شریک از او آسان است؛ زیرا که نفی ترکیب در ذات، مستلزم نفی شریک است و اثبات احدیت، مقتضی قبول واحدیت. ملاصدرا در بیان این مطلب می‌گوید فرض دو قیوم بسیط که در حقیقت وجود، شریک باشند دو محذور در پی دارد:

۱. اشتراک دو فرد در یک امر - مانند وجود در بحث ما - نشان‌گر کلی بودن آن امر مورد اشتراک است؛ یعنی هر یک از دو فرد، دارای ماهیتی کلی هستند که مجوز شرکت آنهاست. این مطلب با فرض مسأله ما - که وجود بحث و قیوم است - ناسازگار و متناقض می‌باشد. وجود صرف و قیوم، امری کلی که دارای ماهیتی کلی باشد نیست. وجود بسیط و صرف، از هر ترکیبی حتی ترکیب از ماهیت مبرا است.

۲. اشتراک دو فرد در یک امر، مستلزم ترکیب آنها از ما به الاشتراک و ما به الامتیاز است؛ زیرا اشتراک از حیثی، همواره امتیاز از حیث دیگر را در

متعدد باشند، یا تعدد عینی و خارجی موصوف لازم می‌آید و یا تعدد عقلی موصوف؛ همان گونه که صفاتیون، صفات واجب را برای خداوند واحد پذیرفته‌اند. این دو محذور، هر دو با «لا اله الا هو» ناسازگار بوده و با بساطت و وجوب ذاتی در تعارض می‌باشند. عبارت ملاصدرا این است: (۲)

«ان التعدد فی الصفات الکیالیة الالهیة یتلزم التعدد فی وجوب الذات لافتقار کل صفة إلی موصوف و لکون کل صفة لشیء فرع وجود ذلک الشیء فیلزم من تعددها تعدده - و لو بحسب العقل - فلو تعددت الصفات الخاصة بالواجب تعالی - کالالهیة للعالم والقادریة علی ما یشاء والعالمیة بجمع الأشياء - یلزم ترکب کسل من الالهین من الذات والصفة والترکیب ینافی الالهیة تنافی الامکان للوجوب».

۵. توحید افعالی

ملاصدرا در تفسیر آیه الکرسی، از کلمه «القیوم» در اثبات توحید افعالی

پی دارد. پس از آنجا که ترکیب، با وجود قیوم، منافات دارد، موجود قیوم هیچ شریکی نمی‌تواند داشته باشد.

در پایان بحث توحید ذاتی، بیان دیگری از صدر المتألهین در این باب می‌آوریم. (۱) او در تفسیر «الله لا اله الا هو» می‌گوید «الله» اشاره به توحید ذات دارد. زیرا الله به معنای ذات مستجمع صفات کمالیه وجوبیه است. از آنجا که ترکیب، مستلزم نیاز و حاجت است و نیازمندی ناشی از نقصان و امکان ذاتی، پس الله تعالی - ذات کسامل و واجب الوجود - به دور از هر ترکیبی است و این معنای توحید ذات می‌باشد.

۴. توحید صفاتی

صدر المتألهین در بیان توحید صفاتی، آیه «لا اله الا هو» را اشاره به آن می‌داند و می‌گوید از نفی تعدد اله، توحید در صفات نیز اثبات می‌شود. زیرا تعدد صفات به دو دلیل مستلزم تعدد و ترکیب در ذات است: الف. هر صفتی موصوفی می‌خواهد. ب. صفت هر چیزی، فرع وجود آن چیز است.

اگر صفات مخصوص واجب تعالی

۱. همان، ص ۵۵.

۲. همان.

استفاده می‌کند. (۱) قیوم که صیغه مبالغه است دلالت بر کمال استقلال در تقویم و تأثیر دارد. اگر فاعل و مؤثر دیگری غیر از خدا در کار باشد، تأثیر آن یا به طور تمام و مستقل است و یا به صورت مشارکت در تأثیر و هر دو فرض مذکور، محذور دارد:

۱. محذور فرض اول این است که با وجود فاعلی مستقل، بعضی از ممکنات از حیطة آفرینش خدا خارج شده و قدرت او شامل آنها نمی‌شود. زیرا که توارد دو علت مستقل بر معلول واحد محال است. نتیجه آن که، با وجود فاعل دیگری غیر از خدا، نمی‌توان خدا را قیوم - به معنای کسی که در غایت و حد اعلائی تأثیر، از حیث کمیت و کیفیت است - دانست.

۲. محذور فرض دوم این است که با وجود مشارکت غیر در تأثیر، پر واضح است که نمی‌توان فاعل را قیوم دانست. عین عبارت صدرالمتألهین این است:

«إنَّ القیوم لکونه صیغة مبالغة يدل علی کمال الاستقلال فی التقویم والایجاد شدة وعدة فلو کان فی الوجود فاعل آخر - سواء کان تاماً أو ناقصاً مباحناً أو مشارکاً

للاوّل - یلزم خلاف المفروض وهو کونه تعالی ضعیفاً فی الفاعلیة قاصراً فیها. اما علی تقدیر کون الثانی تاماً فی الفاعلیة والایجاد، فلأنه یلزم أن یکون بعض الممکنات خارجاً عن صنعه وایجاده، فلم تکن قدرته شاملة له لامتناع توارد علتین المستقلّین علی معلول واحد معین فیکون عدد مقدوراته ناقصاً یمكن زیادة علیه. فلم تکن قیومینه فی الغایة بحسب العدد. واما علی ما تقدیر کون الثانی مشارکاً له فی الفاعلیة سواء کان جزءاً أو معدّاً أو آلة أو سبباً غائباً أو مصلحاً أو انتظاراً لفرصة أو غیر ذلك لم یکسن بحسب ذاته قویاً (قیوماً - ن) علی ما یقوم علیه ذاته مع الشریک وهو أحد الأمور المذكورة أي أمر کان منها. فقیومینه تدلّ علی ان لا فاعل غیره کما انّ ذاته تدلّ علی ان لا واجب سواه لقوله: شهد الله أنه لا إله إلا هو». (۲)

با توجه به مطالب گذشته می‌بینیم که صدرالمتألهین، قیوم را، هم نشان بر توحید ذات دانسته و هم در توحید افعالی از آن استفاده کرده است. سر مطلب در

۱. همان، ص ۵۷.

۲. همان.

اصالت وجود است. این اصل چون نخ، دانه دانه مسائل فلسفی را به هم مرتبط کرده است؛ مسائلی همچون: تشکیک وجود، وحدت وجود، بساطت وجود، امکان فقری، علیت، حرکت جوهری، اتحاد عاقل و معقول، امکان اشرف، امکان اخس، عالم مثال، مثل افلاطونی، توحید، علم الهی، معاد جسمانی و... البته اصالت وجود، چیزی نیست که در آثار صدرا تنها در یک باب مطرح شود، بلکه روح آن در سراسر فلسفه و تفسیر او حاضر است و بدون آن بنایی برای حکمت متعالیه نمی‌ماند.

ملاصدرا در تفسیر آیات به تناسب، یکی از اصول فلسفی را مطرح کرده و معنای خاصی از آیه طبق آن اصل برداشت می‌کند. او «وجه الله» را در آیه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» وجود می‌داند و غیر آن را که ماهیت است هالک و معدوم می‌شمرد. شرور را از آنجا که عدمی هستند، غیر قابل انتساب به مبدأ وجود می‌داند.

مطابق تشکیک وجود، برای وجود

اشاره‌ای است که ملاصدرا خود در تفسیر آیه الکرسی بیان نموده و آن نکته، اساس برهان صدیقین است؛ دقت در حقیقت وجود و پی بردن به وجوب، بساطت و وحدت آن - که همه در معنای قیوم نهفته است - ریشه و اساس علم توحید با تمام اقسامش می‌باشد. عین عبارت ملاصدرا چنین است:

«من تحقق معنى حقيقة الوجود بنور الباطن وصفاء الضمير لم يشك في وجود الواجب تعالى ولا في أنّ واجب الوجود لذاته واجب الوجود في جميع صفاته الكمالية، ولا فسى ان واجب الوجود الكمالية واحد بجمع حیثیاته فرد عن جميع اعتباراته حتى عن حمل مفهوم الوحدة عليه، لأن طبيعة الحمل تقتضى الاثنينية ولو في العقل وهو منحط عن درجة الأحدية وعن تصور ذاته. وهی هنا حالة عجيبة فإنّ العقل مادام يلتفت إلى الوحدة فهو بعد لم يصل إلى عالم الوحدة فإذا ترك الوحدة فقد وصل إلى الوحدة».^(۱)

نتیجه

مهمترین اصل حکمت متعالیه،

آنها از حد اعداد تجاوز نمی‌کند. بین معدّ و فاعل فرق است. فعل فاعل حقیقی به نحو ابداع است؛ از این روی نیازی به وساطت ماده و آلت ندارد. حرکت و زمان نیز در کار نیست؛ بنابراین، خستگی در او تصور نمی‌شود. ﴿وَلَا يَؤُودُهُ حِفْظُهُمَا﴾ انفعال نیز او را همراهی نمی‌کند. انفعال، مخصوص فاعل مباشر است.

در بحث خداشناسی، برهان صدیقین، مبتنی بر اصالت وجود طرح می‌شود. به عقیده صدرای، اساس توحید بر فهم حقیقت وجود استوار است. او قیوم را مساوق تأکد وجود می‌داند و اقسام توحید را از آن استنباط می‌کند.

از مطالب فوق می‌توان تأثیر نگرش فلسفی صدرای در تفسیر قرآن را نتیجه گرفت. او با اصول فلسفی خود، به تفسیری خاص از آیات می‌پردازد. به یقین، اگر صدرای بدون زمینه فلسفی به سراغ تفسیر قرآن رفته بود، از برداشت‌هایی که اکنون از او مشاهده می‌شود خبری نبود.

مراتبی هست که قیاس مراتب اضعف به اقوی نادرست است. از این روی، میان صفات الهی و انسانی فرقها وجود دارد. صفات در مراتب اعلا، خالی از تأثیر و انفعال‌اند. پس بنابر فهم تشکیک وجود، نیازی به حمل صفات الهی همچون غضب و رحمت بر معنای مجازی نیست؛ زیرا انفعال، ناشی از ضعف وجودی است نه ذات آن صفات. در نظام تشکیک وجود، آیه ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ﴾ تفسیری روشن می‌یابد. سموات بهره‌ای از نور وجود دارند ولی خداوند در بالاترین رتبه وجود است پس او واجب الوجودات و نور الأنوار است.

امکان، در نظام فلسفی صدرای، غیر از امکان ماهوی است. با اصالت وجود و رخت بر بستن ماهیت، جایی برای امکان ماهوی نمی‌ماند. امکان وجودی یا فقری، به معنای تعلق وجود اضعف به وجود اقوی است. مطابق این اصل، اطلاق حقیقی صفات کمالیه، تنها مختص خداست. صفاتی همچون رحمان و رحیم در غیر خداوند مجاز است؛ زیرا غیر او سراسر فقر و نیازند و هیچ‌گاه به طور مستقل منشأ کمالی نخواهند بود. در واقع شأن